

زمستان ۱۴۰۱ / جلسه ی بیستم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

بحث در علت غایی وجود بود طبق نقشه ی اتم در نظام آفرینش و این که خطبه را از دریچه ی علت غایی نگریستن چه خواصی را ایجاد می کند برای خطبه و چه آثاری را اقتضاء می کند در مخاطب خطبه و همچنین مآثرش برای آن خطیبی ای که دارد خطبه را ادا می کند ، چیست ؟ بر اساس این که گفتیم خطبه از ذات حضرت زهرا علیها السلام نشأت می گیرد ، خطبه ای ذاتی است و به همین خاطر هم منفرد است - اگر بر افراد و تفرّدش تأکید داشتیم به این دلیل است که طبعاً این واحد از آن نفس آن واحدیت صادر می شود که در خطب امیرالمؤمنین علیه السلام و یا سایر معصومین علیهم السلام بر اساس وحدت جمعی در مدار کثرت خطب است ؛ که جمعی می شود خطبه ی واحد این بزرگان ، یعنی مانند شأن نزول آیات - که یک نزول دفعی دارد و یک نزول تدریجی - آن نزول تدریجی خطب اهل بیت می شود سیره ی اهل بیت و مجموعه ی خطبی که از ایشان صادر شده است . در خطبه ی حضرت زهرا اما نزول دفعی است ، یعنی یک خطبه است و آن ارتجال خطبه - که بیشترین تعداد کلمات هر فقره ی خطبه معمولاً از سه تا ۵ کلمه است ؛ نشان دهنده ی بیان و حرکت دفعی و ارتجالی است - و خود این سرعت بیان اثبات می کند این دفعی بودن خطبه را ؛ که اقتضائاً شرائط محیطی بدون پیش زمینه ی قبلی و برنامه ای از پیش تعیین شده موجب این صدور شده است . در واقع محاذی با آن اقتضائات محیطی و شرائطی که برای امیرالمؤمنین به عنوان ولی خدا ایجاد شده بود ؛ حضرت آمدند و برای دفاع از دین پیامبر صلی الله علیه و آله لازم دیدند که این خطبه را بیان بفرمایند . این شرائط خطبه بوده است . اما بحث امروز ما در موضوع علت غایی و این که یک تصویر دیگری از خطبه در ذهن ها برای شما مخاطبین محترم شکل بگیرد تا از آن سو حقیقت خطبه آشکارتر شود و آن زاویه ای از تجرد ذهنی که مدّ نظر است در نگاه از زوایای مختلف به یک حقیقت درک شود . چون یک حقیقت را وقتی از بالا نگاه می کنید از سمت عالین ، آن حقیقت را تامّ و جامع می بینید ؛ اما وقتی از سمت عام و ناس نگاه می کنید - یعنی از جنبه ی نزول و در عالم طبیعت - اجزایی از آن را می بینید ؛ و کلیّت و جامعیتش البته به طور تامه دیده نمی شود . لذا باید در امر تجرد و در نگاه مجرد ، نگاه از جنبه ی متعالی و خاص به خطبه داشت ، نه نگاه از جنبه ی ناس و عوام ، که عموماً متأسفانه فی الحال اغلب نگاهها و رویکردها این رویکرد متأخر است . در خود تصویرهایی که از خطبه دارد در جامعه ی انقلاب و در ام القراء بعد از ۴۰ سال ارائه می شود ، می بینید یک بانویی مقابل تعدادی مرد نامحرم دستش را گرفته به سمت آسمان و در حال سخنرانی ایستاده جلوی چشم های خیره سرانی که دارند خیره به او می نگرند . آیا او صدیقه طاهره علیها السلام است ؟ این حضرت زهرا ی مرضیه علیها السلام است ؟ این ناموس آفرینش است ؟ این بازی های تصویری است که به بدترین شکل دارند ارائه می دهند . حال این نامتعادل بودن قامت و این چادر بماند و این دستی که بیرون است مقابل مردان به این معنی که چادر باز است و و هیکل هم همان هیکل مرسوم مردانه و ستبر و یغور در عمده ی نقاشی هاست . از آن طرف انگار تمام چشم

های خبائث عالم تصوراً تصویر شده است که دارد به حضرت زهرا نگاه می کند . آن ها را هم خیلی خبیث کشیده اند " **أعضاء الملة و یا معشر النقیبه** " را ! حتی خوارج هم بینی و بین الله یک سری خصوصیات عبادی در چهره هایشان بود و هنوز به کفر ابلیس نرسیده بودند . انگار این ها تخیلاً در ذهن ، یک مشت اشرار عالم را جمع کردند و این تصویر را خلق کردند . در تمام اتوبان ها و تمام خیابان ها هم آن را آنهم با کیفیت نازل طراحی و چاپ گذاشته اند . برآستی منظورشان از این نوع تبلیغ در نادیده گرفتن وضوح فضای توصیفی منابع معظم در " **ضربوا بینها و بین القوم سترأ و حجابا** " یا " **فضربت بینهم و بینها ریطة بیضاء** ؛ و قال بعضهم قبطیة " چیست؟

مگر " **ثم أسبلت بینها و بینهم سجفا** " در روایت این قدر صریح نیست در مقدمه ی خطبه که حضرت زهرا علیها السلام با بانوان بنی هاشم آمدند " **و خرجت فی حشدة نساءها و لمة من قومها** " یا " **ثم أقبلت فی لمة من حفدتها و نساء قومه** " ؟ آنجا که در حفاظ و هاله ی بانوان بنی هاشم وصف می شود که احوال و حجاب شان چگونه بود ؟ بعد در انحاء مختلف نقل راویان است که پرده آویختند " **فنیطت دونها ملأة** " و پرده گذاشتند - **أی أرخت سترأ** - این ها کجا در این تصاویر آمده است و اساساً این که تمام وقایع مربوط به ناموس آفرینش آیا به تصویر در آمدنی است ؟ - یا حداقل چه لزومی دارد اینگونه اقدامات ؟ - اینها تصاویر تحریف حقیقی فاطمیّت در جهان معاصر است که تحت نظارت - و در واقع عدم نظارت جمهوری اسلامی - دارد اتفاق می افتد و هیچ نهادی هم مسئولیت نمی پذیرد که ضابطه مندانه جمع کند این بساط تحریف معاصر را . همین می شود که از آن همان زن معترض اغتشاشگر در می آید در جمع مردان که روسری اش را بر می دارد و وسط خیابان مثل دستمال تکان می دهد ! شما وقتی معاذ الله حجاب زهرا ی مرضیه را به بازی گرفتید ، آنها هم اصل حجاب را به بازی می گیرند . منظور این که از این تبلیغ شهری در این نوع تلاشهای به ظاهر فرهنگی - و در واقع غیر و ضد معرفتی - نهایتاً چه در می آید ؟ از آن ، نسلی در می آید منتج از تناقضات که این طور اغتشاشگر است ، با رفتارهایی هنجار شکنانه که دیده می شود . می خواهم بگویم که ناهنجاری نگاه مادی و عادی داشتن به حقایق عظیم عالم نتیجه ش همین هنجارشکنی هاست - البته این نگرش ها دیگر سطحش زیر نگاه مادی و عادی است و هر آدم عامی هم بر اساس آموزه های منبری می داند که حضرت زهرا علیها السلام آمدند و نشستند و پشت پرده صحبت کردند - برای همین فی المثل **انس این مالک** از مادرش از شمائل حضرت می پرسد . حضرت زهرا حدود یک ساعت ایستاده آن جا در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله مقابل مردها خطبه خوانده اند ؛ بعد فردی چون **انس** که عمر طولانی اش حکایت از حضور احتمالی او در مسجد مدینه دارد ، از مادرش می پرسد که او چه شکلی بود ؟! - اوکه از او نقل است از کسانی که به دو قبله نماز خوانده اند تنها من مانده ام - این ها تحریفاتی است که رواج دارد متأسفانه . بحث **عاشورای فاطمی** هم همچنان زین اسبش را آماده کرده و دارد می تازد - علیرغم تذکر مکرر در منع از این کار که کاری غیر معرفتی است - بعد هم آمدند بر روی **عاشورای شمسی** کار کردند که نگرفت ؛ ظاهراً این ها با انواع و اقسام طرق می خواهند عاشورا را از انفراد خارج کنند . کما این که می خواهند خطبه را هم از انفراد خارج کنند . کما این که تاریخ شهادت حضرت زهرا و فاطمیه را هم می خواهند از انفراد خارج کنند . کارهایی که می کنند و دسته گلهايشان از این دست است . کم کم می آیند استثناء و تفرّد اهل بیت را از هم انفراد خارج می کنند و می گویند نساء نبی هم جزو اهل بیت اند . همین طور انفرادها را می خواهند بشکنند در عالم و تکثر ایجاد کنند و این رفتار متکثرانه ای است که ما از مسئولین فرهنگی و منبری های یک کشور در سطح نخبگان و خیرگان مشاهده می کنیم . سخنران عاشورای فاطمی هر سال مع الاسف از افراد نخبه و خبره است . نشان می دهد که این ها هم دریافت درستی از حقیقت ندارند . در این حدّ لزومی ندارد یک متولی بیاید با صراحت فریاد بزند و بگوید این کار اشتباه است ، خودشان باید درک کنند که این کار اشتباه است . عاشورای فاطمی بر اساس کدام تاریخ و آموزه محقق می شود ؟ چه دهه ای داریم درباره ی حضرت زهرا ؟ عاشورا از عشر یعنی ده است ، عشره ی فاطمه کجاست ؟ در کلّ معارف حضرت زهرا ما دهه نداریم اصلاً . عدد ده هیچ نوع کارکردی در سیره ی حضرت زهرا و کلّ احادیث فاطمی ندارد . این عاشر را آقایان ناشر و غاشر از کجا آوردند ؟ عاشورای فاطمی؟! و یا نماز ظهر شهادت حضرت در خیابان ؛ کدام ظهر ؟ کدام نماز؟

مگر شهادت حضرتش ظهر بوده است؟ این ها هم نشان دهنده ی فقدان سواد و هم ضعف منطق و بی توجهی مفرضی است که از آن ، داستان اغتشاش های ذهنی و بعد از آن ، اغتشاش های عینی در می آید . باید پرسید **ثم ماذا؟ و فاین تذهبون؟** مگر بحث ایجاد صور خارجی از کجا در می آید؟ یک شرّ ذهنی هم می تواند موجد شرور عینی باشد . شرّی که از ذهن آقایان در می آید ، مع الاسف موجد شرور در جامعه می شود و این اغتشاش ها را پدید می آورد . این باشد به جای خود و این را در ایراد بر ادبیات مذهبی داشته باشید ، چون نمی خواهیم بحثش را زیاد باز کنیم و عبور کرده ایم از آن .

بنابر این منظر **علت غایی** نگاه از بالا به پایین و نگاه از عالم امر به خلق و عالم کمال به سمت نقصان و نگاه از زاویه ی صعود به نزول است . ما نمی خواهیم به خطبه در قوس صعود در علت غایی نگاه کنیم و نمی خواهیم بگوئیم خطبه از این نوع نقایص ما را چگونه رها خواهد کرد و به سمت آن کمال خواهد برد؟ چرا؟ چون وظیفه ی ما تدریس اخلاق نیست؛ یا این دوره ، کلاس معارف نیست . اینجا بحث در حکمت است و در بحث حکمت ما باید در تمام نگاهها از زاویه ی صعود به نزول بنگریم - بعد از آن خود بخود در تداوم و امتدادش طبعاً از نزول به صعود هم نظر خواهد شد - پس این بیانگر نوع نگاه به خطبه است . بحث دیگر این است که **خطبه ی حضرت زهرا** در نظر به **جهت امکانی ، انشاء صورتی مناسب با وجود خود حضرت است** - چون این انشائات به حسب آن ذات انجام می شود و به حسب ذات فاطمی این خطبه انشاء و صورت خارجی پیدا کرده در " **خارج کل شیء بحسبه** " - آنچه که تحت عنوان خطبه از لسان فاطمی و در فعل فاطمی و رفتار فاطمی و رویکرد فاطمی صادر شده است؛ به حسب ذات حضرت زهرا است - این را هم داشته باشید - و اما نتیجه ی مهمی که این جا وجود دارد بحث ترجیح **تقدم خلقی** در قبال **آن توالی طبیعی و تاریخی** است . برآستی خطبه ی حضرت زهرا که در میانه ی تاریخ اتفاق افتاده است ، از کدام نوع تقدم برخوردار است؟ - میانه ی تاریخ از باب نگاه دهری فصل اعتدال و هم از این باب که آخرالزمان هم امتدادش به اندازه ی قرون اولی است؛ و قرون اخری اینطور نیست که به محض ظهور مثلاً بساط عالم جمع شود و این هم بالنسبه طول خواهد کشید . لذا ما در میانه و استوای خلقت و اعتدال طبیعی با یک خطبه ی خاص مواجه داریم - این خطبه در توالی طبیعی و تاریخی اش وقتی از سوی آن حضرت **بیان** می شود ، باید ببینیم چه خصوصیتی دارد در این انشائات و اوامر و نواهی که از او صادر می شود . خطبیه ای که بر اساس آن روایت خلقت نوری از نوری دیگر آفریده شده است و در سلسله ی علت غایی - که معلوم است این سلسله ی تعینات وجود مبتنی بر **علة العلل** ، سلسله ی طولی است - در بحث خلقت او باید دید که در طول آفرینش آیا اساساً یک معلول از این **علة العلل** یعنی حق متعال و خدای عزوجلّ که علت اصلی است؛ صدور یافته است که آن منشأ علی دیگر است؟ روایت در دلالت بر این که از نوری دیگر فاطمه ی زهرا **آفریده** شده است ، دال بر حقیقتی نو و غریب است که درک آن آثار غریبه هم خواهد داشت - که در این ها دقت های فلسفی در طول تاریخ متأسفانه صورت نگرفته و اساتین فلسفه باید بیابند و زاویه ی علت غایی و **علة العلل** را مجدداً از نو ارزیابی و بحث کنند . روایات و آیات را بیاورند و بحث کنند که وقتی امیرالمؤمنین و پیامبر که نور واحدند ، از یک نور خلق شدند و از نوری دیگر حضرت زهرا **خلق** شد؛ این یعنی **حضرت زهرا** در **سلسله ی طولی علة العلل قرار نداشته و در سلسله ی عرضی قرار می گیرد** ، یعنی در عرض ثانی علت دیگر و وجود مقدس پیامبر **و حقیقت محمدیه** و یعنی از یک علت همزمان دو علت و دو نور صادر می شود که در نوریت واحد؛ یک نور و یک علت است - و از نوری دیگر آفرید نه اینکه تقدم و تأخر زمانی دارد . ما چون در ضیق مضیق الفاظ و عالم ماده داریم بحث و صحبت می کنیم ، وقتی می خواهیم یک حقیقت را طرح کنیم می آئیم و می گوئیم این را آفرید و سپس از نوری دیگر این را آفرید و به نظر می رسد که این حاوی تقدم و تأخر است . در صورتی که این تقدم و تأخر لفظی است و خلقی نیست؛ شاهد هم تأکید لفظ دیگر - در نوری دیگر - است؛ که روایت می گوید و از نوری دیگر فاطمه ی زهرا **آفریده** می شود؛ و این یعنی آن سلسله ی **تسعة المعصومین من ذریة الحسین** که می آید و تداوم می یابد در امام حسن و امام حسین **و ادامه** پیدا می کند تا آخرالزمان ، آن سلسله با این سلسله ی فاطمی امتزاج در توالی طبیعی دارد و زوجیت اتفاق می افتد و این ها فرزندان

و اولاد فاطمه ی زهرا هم هستند ؛ اما آن نور، اوّل در خلق اوّل و در خلق نخستین دو شعبه دارد . دو شعبه اش در واقع یک حقیقت است یک حقیقت واحد و یک حقیقت نوری که دو شعبه دارد ، از یکی پیامبر و امیرالمؤمنین خلق می شوند و از یکی هم فاطمه ی زهرا علیها السلام خلق می شود . پیامبر و امیرالمؤمنین یک نورند ، حضرت زهرا علیها السلام یک نور که نوری دیگر است - اساساً به نوری دیگر توجه شود - در عین این که دو شعبه شدن این ها ، انقسام پذیری نیست . چون در صورت انقسام پذیری در روایت خلق امیرالمؤمنین و پیامبر هم ، آن وقت ما تصور می کنیم که آن ها نور واحد نیستند و دو نورند ، در صورتی که آن ها یک نورند . لذا دو شعبه شدن در عالم خلقت به این معنا نیست - بر این ها دقت کنید ، تجرد یعنی این ، ذهن تان عادت کند مجرد اندیشی تام را و کامل اندیشی و کمال نگری را ، ذهن باید عادت کند به این نوع نگرش - همانطور که آن ها نور واحدند در عین این که دو فردند ، آنجا هم که آن دو با حضرت زهرا دوگانه می سازند ، با این حال حضرت زهرا با آن ها نور واحد است . یعنی خلق یک واحد عقل اوّل با این که بسیط است و جزء پذیر نیست ، در عین حال از سوی حق دو حقیقت از آن صادر شده و جنبه ی مذکر و مؤنث ؛ خصوصاً جنبه ی انوئت ، این جا یک ارزش ویژه پیدا می کند . این که جنبه ی انوئت را حکمت خداوند جمع نکرده با آن جنبه ی ذکوریت امیرالمؤمنین و پیامبر در یک نور و یک خلق ؛ یعنی در همان موقعی که خلق ذکور شده خلق اناث هم صورت گرفته است - این که گفته می شود از دنده ی چپ و دنده ی راست ، این ها حرف و حدیث است و این ها را رها کنید - اصل در اساس خلقت است که در آن در خلق اولیه این دو نور خلق می شوند و از نوری دیگر فاطمه ی زهرا آفریده می شود . نوری دیگر یعنی چه ؟ یعنی در عرض هم قرار گرفتن انوار و عقول و علل - درخلق از نور عظیم الهی - ما یک اصطلاحی در بحث عقول داریم با عنوان **عقول متکافئه** ، یعنی عقول هم شأن و هم کفو - متکافئه از کفویت می آید - عقولی که هم شأن و در عرض هم هستند - البته اینجا برای ما در معنای فلسفی آن ، مفهوم لفظی و اصطلاحی انوار و عقول قاهره مد نظر نیست و ما وفقاً این اصطلاح را برای مراد خود وام می گیریم و بقولی مصادره به مطلوب می کنیم - آن جا پدیده ی خلق **عقول متکافئه** شکل می گیرد . یعنی حضرت زهرا و پیامبر و امیرالمؤمنین - این دو و این یک نفر - این سه می شوند آن **عقول متکافئه** که در عرض یکدیگر قرار گرفتند . عقل پیامبر و امیرالمؤمنین یک طرف ، عقل فاطمه ی زهرا علیها السلام یک طرف . عقل ذکوریت یک طرف ، عقل انوئت یک طرف . این می شود حقیقت شکل گیری حقیقت نوری و خلقی فاطمه ی زهرا ؛ و ما می بینیم حضرت زهرا در سلسله ی طولی **علة العلل** با پیامبر صلی الله علیه و آله قرار نمی گیرد . حال چه برداشتی می خواهیم از این در بحث تاریخی و در بحث طبیعی خطبه داشته باشیم ؟ برداشت این است که در بحث طبیعی و تاریخی خطبه هم این که حضرت زهرا فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله است ، ملاک این که حضرت زهرا در سلسله ی طولی **علة العلل** قرار گرفته نیست . کما اینکه فرزندی ما برای والدینمان هم این داستان را ندارد ؛ یعنی هیچ ربطی ندارد که بگوئیم این پدرم است ، این مادرم است تا به نوعی این پدر و مادر در سلسله ی **علة العلل** ما قرار گیرند ، خیر ربطی ندارد . چرا ؟ چون اصلاً بحث توالی خلقی با توالی طبیعی فرق می کند و تنظیم مادی ندارد . به همین خاطر است که پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه ی زهرا علیها السلام را **ام ابیها** می خوانند یا می فرمایند که **" کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین "** من نبیّ بودم زمانی که آدم بین ماء و طین بود یا **" کنت نبیاً و آدم بین الروح و الجسد "** و یا **" کنت نبیاً و آدم منخول فی طینته "** یعنی به نبوت هم مبعوث شده بود پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت آدم علیه السلام بین ماء و طین یا روح و جسد قرار داشته و **منخول الطینة** و در حال تنخیل و انتقاء و اختیار و پالودن و تخلیص بوده است - **و إذا نخلت أشياء لتستقصی أفضلها** - یعنی پیامبر در سلسله ی **علة العلل** طبیعی فرزند حضرت آدم است ، اما در سلسله ی **علة العلل** اصلی و ذاتی و خلقی در سلسله ی معلولات بعد از حضرت آدم قرار نمی گیرد . مثال دیگر مثال آخرالزمان و نبی آخرالزمان و آخرین پیامبر و ختم رسل است که این خاتمیت پیامبر برای انبیاء دیگر در همین قول که می فرماید **" کنت نبیاً "** بیانگر آن است که تمام انبیاء که فی الواقع بعد از آدم صلی الله علیه و آله مبعوث شدند ، متأخر از نبوت نبی اسلامند . این معلوم است که حضرت آدم پدر تمام انبیاء است ، اما پیامبر چطور ؟ **" کنت نبیاً "** من نبی بودم . پس در سلسله ی خلقی نبوت هم حضرت پیامبر تقدم خلقی داشتند بر حضرت آدم و کلّ انبیاء ، در خاتمیت

و در سیر تاریخی اما می بینیم که در انتهای ادوار نبوت قرار می گیرند . چرا ؟ به خاطر قرب وجودی حقایق - این دلیل فلسفی را همیشه در زمره ی دلایل ما باید کنار هر حقیقتی و هر حدیثی و هر آیه ای که می خوانیم قرار دهیم - وقتی که پیامبر در این سلسله قرار می گیرد، چون او عقل اول است و عقل اول حائز هم از لیت و ابدیت است ، بساط عالم با وجود او شکل می گیرد و بساط عالم با وجود او جمع می شود . سلسله ی انبیاء با وجود او آغاز می شود ، سلسله ی انبیاء با وجود او برچیده می شود . سفره ی جهان با وجود او پهن می شود ، سفره ی جهان با دین او جمع می شود . یعنی این از لیت و ابدیت ، اولیت و آخریت ، ذاتی خلق اول است ؛ ذاتی پیامبر است ، ذاتی امیرالمؤمنین است ، ذاتی حضرت زهرا علیها السلام است - به عنوان آن علل عرضی و عقول متکافئه ای که این سه در ابتدای خلقت قرار گرفتند. دو نفر با هم و یک نفر منفرد ، که آن دو نفر با این یک نفر می شود این سه نفر با هم ، که باز هم می شود نور واحد و اولین در سلسله ی علت العلل تا آخرین . این را توجه داشته باشید - پس این که پیامبر خاتم انبیاء هستند یعنی باید ببیند ادیان را به کمال برسانند و جمع کنند با دین خود . این جا نشان می دهد که ملاکات طبیعی حکمفرما نیست در عالم . ملاکات ذاتی و ملاکات خلقی در عالم حکمفرماست. بر این اساس خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام صدورش از این جنبه از وجود حضرت زهرا ؛ نشان دهنده ی این است که در سلسله ی طبیعی و توالی طبیعی بعد از رحلت پیامبر هم نباید دید خطبه را . اساساً طبیعی نباید نگاه کرد خطبه را . گفتیم نگاه از بالا ، نگاه عالی و راسخ این است . عالین بخواهند نگاه کنند این است . خطبه در شرائطی در نقشه ی نظام اتم عالم خلقت ، صدورش در علم الهی - در حضرت علمی - در جایی دیده شده که توالی طبیعی اش آمده بعد از رحلت پیامبر قرار گرفته و گرنه اصل خطبه و ذات خطبه و آن منشئیت خطبه کجاست ؟ از همان عقل اول است . یعنی آن عقل اول این را در انتظار قرار داده برای صدور در این زمان خاص . این طور که ما نگاه کنیم ؛ تقدم ها و تأخرهای طبیعی رخت بر می بندد ، نگاه مادی و عادی رخ نمی گشاید ، تاریخ از دریچه ی خلقت اگر این طور نگریسته شود - که یک آن است و اصلاً کل تاریخ از دریچه ی خلقت یک لحظه است - حقیقت تاریخ را می توانیم بهتر درک کنیم و دیگر برایمان اصل این نیست که در کربلا چه اتفاقی افتاد یا درب خانه ی حضرت زهرا چه شد ؟ مهم این است که تمام عظمت این حقایق تاریخی آمده تا آن حقیقت اصلی عظیم را به ما نشان دهد . حقیقتی که باید برای آن فاطمه ی زهرا ناموس آفرینش بیاید جلو . حقیقتی که باید برایش امام حسین علیه السلام سرور جوانان اهل بهشت به شهادت برسد . این جلوه های جلالی ، عظیم بودن حقیقت و جمال نور عظیم عالم را دارد ترسیم می کند . که مجالی آن نور عظیم به سادگی در رختخواب از دنیا نمی روند . آن می شود صدیقه ی شهیده ، این می شود صدیق شهید ، آن می شود راضیه ی مرضیه ، این می شود رضای شهید ، این مشهد الرضا می شود و آن مدینه ی راضیه می شود . هر کدامشان با یک عظمتی از دنیا می روند و این گونه نیست که به سادگی از دنیا رخت ببرند . در نگاهی اینگونه است که متوجه می شویم این بلایایی که اولیاء خدا رحمت می دانند از چه روست ؟

"هو الذي اشتدت نغمته على أعدائه في سعة رحمته و اتسعت رحمته لأولياته في شدة نغمته " یعنی آن نغمتی که در ظاهر عالم دارد دیده می شود در واقع رحمت است - همچون اشارت فاطمی " والقصاص حقناً للدماء " و یا بشارت قرآنی " ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب " - یا جواب زیبای زینبی به استهزاء ابن زیاد ملعون که " ما رأیت الا جمیلا " در نگاه مجرد زینب کبری علیها السلام به عالم . آنجا که عقیده ی بنی هاشم نوع نگاه عقل مجرد را به ما نشان می دهد . که در شرایطی که فرزندانم را از دست دادم ، در شرایطی که برادرانم را از دست دادم ، در شرایطی که دین پدرم و جدم را پایمال می بینم ؛ در این شرایط من باز جمیل می بینم همه چیز را . زیبای حقیقت را در نغمت و کدح و کرب دیدن چنین است . حقیقت جلالی عالم را جمیل و جمالی دیدن . حقیقتی که ظاهرش جلال و کرب و بلا و نغمت است ، اما حضرت زینب کبری علیها السلام ، با آن درخشش فاطمی اش و با آن خصوصیات عالمه ی غیرمعلمه ی علوی اش ، جمالی می بیند . از جلال خدا ، روی جمال را می بیند - نمی گوید حتی من جلال را جمال دیدم . می فرماید هیچ ندیدم جز جمال . همه چیز جمیل بود، زیبا بود - به چه خاطر ؟ به خاطر آن حرکتی که انسان در این جلال باید انجام دهد و فدیة ی این جمال باید

عظیم باشد . وگرنه این حقیقت معنا ندارد . یعنی عظمت حقیقت ، خود را نشان نمی دهد . فردی مثل امام راحل و روح اکبر قرن و تالی تلو معصوم در عالم می آید و این انسان ؛ تمام عمر و هستی اش را ، گوهر وجودی اش را ، ثمره ی استادی اش را - آقا مصطفی ها و شهید مطهری ها را - این ها را می آید فدا می کند ، یعنی همه را می دهد برای این انقلاب ، عمرش را - تمام عمرش را ، تمام جوانی اش را امام فدای این انقلاب و فدای این حقیقت کرده است ، هیچ وقت حتی برای یک بار هم نشد که کوچک ترین منّتی بگذارد که من عمرم را فدا کردم ، من عمرم را دادم برای این انقلاب - لذا با آرامشی از دنیا می رود که خود وصف می کند با روحی آرام و قلبی مطمئن است . یعنی در کمال آرامش و اطمینان می پذیرد این تقدیر را بر خود ، و الا کسی که نپذیرد می گوید با روحی ناآرام دارم از دنیا می روم . این نشان می دهد برای آن عظمت باید فدیة هم عظیم باشد و این خصوصیت حضرت زهرا در خطبه ی حضرتش دارد باز آن تعبیر عظام و عظمت عالم را پیش می آورد و به رخ می کشاند و **یک خطبه ی عظیمه از این خطبیه ی عظیمه صادر می شود و در سلسله ی علت غائی می بینیم این خطبه را که خود بعد از ظهور معلول آن علة العلل ، مدلول صاحب خود است .** خطبه ای که در توالی طبیعی نباید قرارش داد . محدودش نباید کرد ، نگاه تاریخی صرف به خطبه نباید داشت . کسانی که می آیند می نشینند و ساده اندیشانه تحلیل تاریخی صرف در خطبه می کنند ؛ وقتی که وارد این تحلیل خطبه می شوند - از روحانیون و وعاظ هم حتی اگر باشند - این اشتباه است . می آیند وارد جرم صغیر تاریخ در برابر جریان اکبر خطبه می شوند و بعد چه ؟ می بینیم انتهایش آن **" شملة الجنین "** را اضافه می کنند . این نشان می دهد که این ها متوجه عمق ماجرا نیستند ، این انسان عظیم ، این عقل نخست خلقت در عرض عقول متکافنه ، این نمی تواند بیاید به یک عقل دیگر ایراد بگیرد - چون نگاه عقلانی نیست ، نگاه مجرد نیست ، می گویند این بر آن ایراد گرفت - تمام عمر حضرت زهرا خلاصه می شود در این که کوچک ترین درخواستی از امیرالمؤمنین نکند . هیچ وقت امیرالمؤمنین را به غضب نرساند . هیچ نوع اهانتی به امیرالمؤمنین معاذالله نداشته باشد . بعد می آید درست نزدیک شهادتش ، سرزنش می کند آن امام همام را ؛ آن هم از آن جنبه های سرزنش وار و نیشداری که هیچ زن مسلمان عادی و عامی حتی همسرش را اینگونه هجو نمی کند ، حتی اگر مسلمان عادی باشد ؛ اگر مؤمن معمولی باشد - غیر مؤمنین چرا ، **" النساء مؤمنات الرضا کافرات الغضب "** . فقط یک زن کافر می تواند بیاید و آن گونه امیراسلام را معاذالله شماتت و سرزنش کند - این چه کتابی است که منتشر می کنید به عنوان خطبه و انتهایش می آید حدیث تحریف شده مجعول را می ببینید به این داستان ؟ بعد هم می خواهید با ادعای منقبت این مقامات را بالا ببرید ، نمی رود . به زور که نمی شود مقام را بالا برد ، با تناقض و تکلف که نمی شود . حتی اگر یک ذره عقلشان کار کند ، پاسخ به شبهه را لااقل درست - و نه از سر توجیه - می دهند . خودشان می دانند شبهه است **" ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون "** اگر عقلشان کار کند انتهای کتاب را اینگونه باز و با یک سرزنش به اتمام می رسانند؟ یعنی خواننده ای که کتاب خطبه ی سیده ی نساء را به دست گرفته است ، آخرش می رسد به سرزنش سید اولیاء و به خود می گوید ای بابا این قدر که آن روز امیرالمؤمنین مورد سرزنش و عتاب قرار گرفتند ؛ این نقباء و نجباء سرزنش نشدند ! **" یا ابن ابي طالب اشتملت شملة الجنین و فعدت حجرة الظنن "** آخر چگونه می شود ؟ قدر و حدّ تناقض را ببینید تا کجاست ؟ - اگرچه برخی در تطبیق بعضی خطابات قرآنی برای رسول اکرم ﷺ در آن **" فتقعد ملوماً محسوراً "** و از این قبیل آیات ؛ در صدد توجیه استعاره هستند که **" مخاطبة للنبي و معنى للناس "** در هر حال این مبنا ندارد که در خلوت گفتگوی دو انسان استعاره حکمفرما شود ؛ آن هم در آن شرایط خطیر که هرکلمه ی مستعار مانند تیری در دست فتنه ی خصم استفاده خواهد شد - مثل آن تأکید و مراد مأمون در فراخواندن سلیمان مروری متکلم مغرور خراسان در محاجّه با حضرت رضا که قانع است فقط به تقلیل اعتبار آن حضرت حتی به قدر ذره ای **" و لیس مرادی الا أن تقطعه عن حجة واحدة فقط "** - و یا سعی بر شبهه زدایی توجیه گرانی که **" اشتمل بهذا الثوب وهو ثوب الوقایة عن الدنيا و زخارفها "** که منظور از این اشتمال را **" تحملت الأذى لمرضاة الله تعالى "** و تخفف - در صدد تخفیف اثقال امامت - و مدح عظیم از سوی آن حضرت می دانند ! که عرفاً و منطقاً خصوصاً با توجه به جواب امیرالمؤمنین در دفاع از

خود که **" فما و نیت عن دینی و لا اخطأت مقدوری "** این توجیه پذیرفته نیست . لهذا مناسبت ندارد که در کشور شیعه با ادعای نشر مناقب همین طور مثل ریگ این کتابها چاپ شود . مؤلف هم بحمدالله عمامه ی سیاه به سر دارد ، سخنران و واعظ و منبری هم هست و می آید در بالاترین مراسم نظام هم سخنرانی می کند . این سطح عقولی است که ما با آن سر و کار داریم و این انتخاب افراد و انتخاب این افراد ، نشان می دهد که این نگاه ، از جنبه ی علمی و معرفتی نیست و نان قرض دادن و فالوده خوردن آقایان در این کشور با یکدیگر است . نه تنها علمی نیست ، بلکه بی توجهی و غفلت و جهل و تحریف هم هست . درجایی که بانوی آفرینش را در تحریفاتشان جمیعاً و رحمة الله به جایی می رسانند که قائل معصوم و امام گواه بر **" نعم العون علی طاعة الله "** خطاب به کفوش بگوید **" فان كنت تريدین البلغة فرزقك مضمون و كفيلك مأمون و ما أعد لك أفضل مما قطع عنك فاحتسبي الله! "** آیا این مصداق **" يحرفون الكلم عن مواضعه "** - یا **" من بعد مواضعه "** - اگر نیست پس چیست ؟ یعنی همه ی انواع این تعقیدات و قعودها در این رویکرد ، نهفته و عیان است و انتخاب این آدم ها برای سخنرانی فاطمی و برای حرکت فاطمی با این اشتباهات تاریخی مناسب نیست . کسی بیاید امیرالمؤمنین را سرزنش کند - با این همه سنگینی و ثقل لحن و هن به ساحت امیرالمؤمنین ، آن هم از سوی کفو شاخص او - اصلاً چنین چیزی امکان دارد ؟ این یک قیام تاریخی می خواهد که بساط این جور رویکردها برای همیشه برچیده شود - به جای این که بیایند در حرم شاه عبدالعظیم علیه السلام حدیث کسا را جمع کنند ، بیایند این بحث ها را در کشور جمع کنند ، چون واقعاً مباحث متناقض است - کتابی که در انتهایش تحریف فاطمی صورت می گیرد و به امیرالمؤمنین و همچنین شاخص وجود فاطمی و هن بار می شود ، این کتاب آسیب زننده نیست ؟ این مصداق حقیقی تحریف است . کتاب ضاله فلان رمان فردی نیست که اصلاً به جایی بر نمی خورد . بگذار آن که اهلس است برود بخواند . اصلاً نمونه ای ندارد . این جاست که شیطان به جای لاسجدن می گوید **" لأقعدن لهم صراطک المستقیم "** من بر صراط مسقیم تومی نشینم ؛ و می آید در کتب فاطمی درست در دست مؤمنین و برابر نگاه مخاطب فاطمی می نشیند - نخست البته ذهن مؤلف فاطمی را خراب می کند - این می شود همان بر صراط مستقیم قرار گرفتنی که شیطان می گوید من می روم آن جا می نشینم . او چه کار دارد با آن رمان نویسی که رمان می نویسد ؟ او به آن کسی که دارد سیره و مناقب می نویسد کار دارد و صاف می آید سراغ او ، ذهن او را تخریب و مختل می کند و عقل او را متحیر می کند و در تحیر عقلی و عصری قرار می دهد و منحرف می کند و اینگونه این تعقید و تعقد و تحریف را وارد زوایای خطیر دین می کند .

اکنون در عین این که ما به خلقت نوری اشاره کردیم و گفتیم که بحث تطبیق تاریخی حائز اهمیت اصولی و اولی نیست ، در قیاس با نگاه فلسفی و نگاه عقلانی و مجرد به آن حقیقتی که رخ داده است ؛ لذا چون موجودات قبل از این که وجود پیدا کنند به نحو لغت و بساطت در حضرت علمی وجود داشتند - همان مستعمات اعیان که درخواستشان را از حضرت حق که ما را به ظهور برسان درازلیات بیان کردیم و بحث حاشیه ی عدم هم همینجاست که مطرح می شود - خود خطبه ی حضرت زهرا هم به نحو لغت و بساطت در لفافه ی حقیقت خود ؛ در حالت انتظار فاعلی موجود بوده است تا به فعلیت برسد و ظهور خارجی در عالم پیدا کند و این خطبه یک حقیقت خلقی و یک حقیقت ذاتی و فطمی است که در زمان خودش آمده از حالت بسیط و وحدت اجمالی به صورت ترکیب کثرت تفصیلی زهور یک خطبه ی فاطمی درآمده و بیان شده است و این حقیقت کوثری ، حقیقت ویژه ای است که نگاه ما هم به این حقیقت باید ویژه باشد .

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
والحمد لله رب العالمین